

لیلام

در چمن لاله ها فروخته شد
خونِ فرخنده ها فروخته شد

سوی مسجد تفاله ها رفتند
درد ماند و بلا فروخته شد

با پُف و چُف و رمل و شیادی
همه هستی ما فروخته شد

تنِ فرخنده تا در آتش سوخت
ننگ و شرم و حیا فروخته شد

دیدی، آن عسکران چها کردند؟
افسرانِ لوا فروخته شد

عزت و آبرو به ما که نماند
همه اش برملا فروخته شد

خبرِ بد برای تان دارم
مذهب و دین ما فروخته شد

آیت و هم حدیث بیغمبر
در دکانِ ملا فروخته شد

هارون یوسفی